

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَىٰ ... عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ ... وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

(سوره یوسف، آیه ۱۰۸)

حادثه عاشورا قیامی علیه ظلم بود. همیشه از ظلم یزیدیان - که ظلم آشکار است - سخن گفته شده است. اما ظلم عظیمتری در این حادثه هست که اغلب مغفول میماند و آن ظلم کوفیان مدعی پیروی از امام است. شاید فلسفه اصلی غیبت امام زمان هم نه ظلم ظالمان، بلکه ظلم پیروان باشد. یادمان باشد که کوفیان اولین گروهی هستند که بر امام حسین(ع) گریستند. پس هر گریه‌ای ارزش ندارد. اگر انسان در هنگامی که باید از حق دفاع کند، دفاع نکند، فردای شهادت امام حسین، گریه کردن که هیچ، قیام توأبیین به راه انداختن نیز سودی ندارد. کوفیان دو دسته بودند. یک دسته به امام نامه نوشتند و از او دعوت کردند و یک دسته نامه نوشتند. هر کدام از این دو دسته با وقوع حادثه عاشورا به سه دسته تقسیم شدند؛ یا به یاری امام شتافتند یا به جنگ با امام برخاستند و یا سکوت کردند. از این شش دسته تنها یک گروه همیشه به وظایف خود عمل کردند؛ هم نامه نوشتند و هم از امام حمایت کردند؛ مثل اکثر یاران امام. مثلاً

حادثه عاشورا قیامی علیه ظلم بود. همیشه از ظلم یزیدیان سخن گفته شده است. اما ظلم عظیمتری در این حادثه هست و آن ظلم کوفیان مدعی پیروی از امام است. شاید فلسفه اصلی غیبت امام زمان هم نه ظلم ظالمان، بلکه ظلم پیروان باشد.

حبیب بن مظاهر. یک گروه که تعدادشان خیلی کم بود هم قبول شدند. کسانی که نامه نوشتند اما در آخر از امام حمایت کردند. مانند حربن یزید ریاحی و زهیر. اما چهار گروه باقی مانده جهنمی شدند. باید توجه کرد که عده زیادی بودند که به امام نامه نوشتند اما به قتل او و غارت اموالش و اسیر کردن اهل بیتش اقدام کردند. این، آن ظلم مهمی است که همواره انسان را نگران میکند. نگران اینکه نکند ما در زمره کسانی باشیم که دعای ندبه میخوانیم، اما وقتی امام ظهور کند به جنگ با او برخیزیم یا در خانه ساکت بنشینیم. آیه ۱۱ و ۱۲ سوره بقره، ربع در دل آدم میاندازد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» ما خودمان را اهل صلاح میدانیم و کارمان را اصلاح جامعه می‌شمیریم اما شاید واقعاً فساد میکنیم و خودمان نمی‌فهمیم.

مبتلا شدن همه جوامع دینی به فتنه

اینها مقدمه‌ای بود تا درک کنیم که جامعه اسلامی یک جامعه بسیار پیچیده است. برخلاف جامعه کفر که بسیار بسیط و ساده است، یکی از علل پیچیده بودن جامعه اسلامی در این است که پیچیده در فتنه‌هاست. تا ادعای ایمان در جایی مطرح شود، فتنه و آزمایشهای پیچیده آغاز میشود: **أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟** قرآن در جایی وقتی میخواهد دستور کشتن فتنه‌انگیزان را بدهد، تعلیلی میکند که: «**الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ**» و این سخن دشواری است که درک کنیم فتنه‌انگیزی حتی از کشتن انسانها نیز سختتر و بدتر است. در حکمت ۹۳ نهج‌البلاغه آمده است: «دعا نکنید که خدایا مرا به فتنه گرفتار نکن» چراکه بیشک همه به فتنه گرفتار میشوند؛ بلکه دعاکنید «خدایا مرا از گمراهی‌های فتنه نجات بده». این فتنه‌ها به قدری شدید است که حتی

بسیاری از کسانی را که در ابتدا حاضرند برای قیام امام حسین جان بدهند و برای او نامه مینویسند و او را به قیام دعوت میکنند، به تدریج قاتل امام حسین میشوند. این فتنه‌ها به قدری شدید است که در دوره ۵ ساله حکومت علی (ع) سه جنگ توسط مسلمانان سابقه‌دار و ظاهرالصلاح علیه علی، اسوه عدالت، راه می‌افتد؛ دوتای آنها به این دلیل که علی ظالم است و سومی به این دلیل که علی گناهکار (و کافر) است! واقعاً جامعه آن زمان چگونه تحلیل میکردند که علی را ظالم و گناهکار میشمرند. آن هم بسیاری از افرادی که مدعی پیروی از علی بودند، به تدریج چنین موضعی اتخاذ میکنند. نکند وقتی امام زمان ظهور کند، ما یا برخی از ما چنین باشیم. پس باید بصیرت داشته باشیم و فتنه‌ها را بتوانیم تشخیص دهیم و در هنگام فتنه بدانیم چگونه باید رفتار کرد.

فتنه‌ها چگونه آغاز میشود؟

در این تعریف از فتنه،

دین در برابر دین قرار

میگیرد. یعنی احساسات

مذهبی عده‌ای که تحلیل

عمیق ندارند و دینشناس

واقعی نیستند، وسیله‌ای

برای مزاحمت و خلل آفرینی

در دین قرار میگیرد.

در خطبه ۱۵۱ نهج‌البلاغه آمده فتنه در درجات پنهان (مدارج خفی) آغاز میشود. آغازش مثل یک جوان خوشقامت است ولی وقتی مستقر شد، دردآور و ناخوشایند میشود. در خطبه ۹۳ حضرت میفرماید: «وقتی فتنه می‌آید همه انکارش میکنند ولی وقتی رفت همه میفهمند که چه بر سرشان آمده است» مطابق خطبه ۵۰، فتنه در دو زمینه شروع میشود و رشد میکند: ۱. اهواء تنبع ۲. احکام تبدع؛ یا هوای نفس است (مانند جاهللی و دنیاطلبی و...) یا تغییر در مفاهیم نظری دین و پیدایش بدعتهای دینی. این احکام یعنی احکام دین در مخالفت با دین! یعنی در جامعه دینی احکامی مطرح میشود که حقیقتاً با کتاب خدا مخالف است و هدف کلی هم این است که عده‌ای با توجیهات غیردینی و

ناسازگار با کتاب خدا بر دیگران تسلط پیدا کنند. در این تعریف از فتنه، دین در برابر دین قرار میگیرد. یعنی احساسات مذهبی عده‌ای که تحلیل عمیق ندارند و دینشناس واقعی نیستند، وسیله‌ای برای مزاحمت و خلل آفرینی در دین قرار میگیرد.

چگونه فتنه گسترش پیدا میکند؟

ابتدا مطلب را در ادبیات قرآنی تحلیل کنیم. سپس به سراغ وضعیتی که زمان امیرالمومنین رخ داد و نهایتاً به داستان امام حسین ختم شد برویم:

مثال اول: در ادبیات قرآنی آیا تا به حال اندیشیده‌اید که چرا بنی‌اسرائیل تا این اندازه مورد توجه و تمثیل قرآن است. بنی‌اسرائیل بنا به فرمایش قرآن بر همه بشریت برتری داده شدند: «**يا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**» (سوره بقره، آیات ۴۷ و ۱۲۲) اینها تنها امتی هستند در کل تاریخ که دعوت پیامبرشان را به صورت دسته جمعی (به عنوان یک جامعه) پذیرفتند و با پیامبرشان بیعت کردند. امتهای گذشته همیشه پیامبرشان را تکذیب میکردند و فقط معدود افرادی از هر امتی ایمان می‌آوردند. این امتها همگی عذاب شدند و فقط قوم یونس بود که آنها هم بعد از رفتن پیامبرشان و دیدن نشانه‌های عذاب، ایمان آوردند. ولی بنی‌اسرائیل از همان ابتدا موسی را تصدیق کردند و با او از مصر خارج شدند. بنابراین بنی‌اسرائیل در میان همه

امم پیشین ممتاز میشود. چون حاضر شدند جامعه دینی تشکیل دهند. وقتی جامعه دینی شد، معادلات پیچیده میشود و ابتلائات و فتنه‌ها آغاز میشود و دقیقاً اینجاست که در فتنه‌ها میلزند و از بهترین امت به بدترین امت تبدیل میشوند تا حدی که حتی توسط پیامبران زمان شریعت خودشان مورد لعنت قرار میگیرند؛ یعنی فقط پیامبر شریعت بعدی آنها را طرد و لعنت نکرد - تا اینکه گمان کنیم چون به دین جدید درنیامدند، لعنت شدند - بلکه توسط برخی پیامبران شریعت خودشان (مثل داوود) مورد لعن قرار گرفتند: «لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (سوره مائده، آیه ۷۸). عجیب است که در روایات آمده شما مسلمانها هرکاری را که بنی اسرائیل کردند، انجام خواهید داد! این پیچیدگی را بعدها در ماجرای عاشورا میبینیم که در درک و تحلیل آن، درمیانیم.

یکی از فتنه‌های بنی اسرائیل ماجرای گوساله سامری بود. چرا اینگونه مردم از هارون رویگردان میشوند و از سامری تبعیت میکنند و گوساله پرست میشوند؟ ما غالباً مسئله را ساده لوحانه تحلیل میکنیم. برای همین، داستان قرآن برای ما عبرت ندارد. در حالیکه این مطلب در قرآن مسئله مهمی است. چند بار تکرار شده و خیلی جدیتر از آن است که میپنداریم. اگر فضای واقعی آن زمان را بتوانیم ترسیم کنیم، میبینیم مشکل چقدر حاد بوده است. اولین عامل، غیبت موسی از قوم خود است. موسی علیه السلام برای مدتی از میان قوم خود رفته بود و ظاهراً خلف وعده کرده است! زیرا قرار بوده سی روز برود و الان بیشتر شده. نکند او - نمود با... - دروغگو و غیرقابل اعتماد بوده است؟!

دوم اینکه سامری انسانی عادی نبوده است. فردی عارف بود که تواناییهای فوقالعاده‌ای داشته و صاحب کرامت بوده است. حداقل اینکه او توانسته جبرئیل را ببیند و ردپای او را دریابد: «قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مَنَّا أَثَرُ الرَّسُولِ» و با این کار، اقدامی شبیه معجزه انجام دهد؛ اینکه گوساله طلایی و بیجان صدایش در میآید.

علاوه بر اینها شواهدی هست که (اگر کسی اهل تحقیق عمیق نباشد) نشان میدهد ممکن است صدای خدای موسی از داخل جسم شنیده شود! مهمترین آن اینکه خدا برای اولین بار از میان درخت با موسی سخن گفت که: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (سوره قصص، آیه ۳۰)! با همین زمینه‌هاست که وقتی قوم بنی اسرائیل از رود نیل عبور میکنند و یک قوم صنم پرست را میبینند، به موسی میگویند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (اعراف، آیه ۱۳۸). ضمناً توجه کنید که بت پرستان، صنم را خود خدا میدانند بلکه نشانه و سمبل خدا میدانند که با عبادت او به خدا نزدیک میشوند: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفًا مِنْ خَلْفِهِمْ ذَرَابَةَ الْحَيْكَلِ وَالَّذِينَ هُمْ يُعْبُدُونَ لَهُمْ أَلِهَةٌ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ حِجَابٌ عَنِ الْبَصَرِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ بَصِيرَةٌ» (سوره زمر، آیه ۳). پس زمینه پذیرش اینکه صدای خدا را از صنمی بشنوند و آن صنم را بپرستند، در بین قوم وجود دارد. صدا دادن گوساله فتنه تکان دهنده است برای قومی که با هارون باقی مانده و پیامبرش رفته است. معضل، زمانی پیچیده تر میشود که ظاهراً هارون خودش معجزه‌های ندارد (همه معجزات را موسی انجام میداده: ید بیضاء، عصای موسی و...) ولی سامری گوساله‌ای زرین ساخته که صدا میدهد. حتی هارون نه کاری میکند که ابطال سحر شود (چرا که حقیقتاً سحر هم نبود بلکه یک اقدام واقعی بود، از ردپای جبرئیل بر گوساله ریخته شده و او به صدا درآمد) و نه حداقل

این معجزه را انجام میدهد که صدای گوساله را ساقط کند. پس پذیرفتن سخن سامری چندان هم نامعقول نیست. جالب اینکه سامری نمیگفت گوساله سامری خدای دیگری است. او میگفت این همان خدای موسی است و موسی اشتباه به کوه رفته و خدا را اینجا فراموش کرده. اگر هارون میگوید نیست باید دلیل بیاورد. «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِي» (طه، آیه ۸۸). بنی اسرائیل هم گفتند همین گوساله را میپرستیم تا موسی بیاید و تکلیف ما را تعیین کند: «قَالُوا لَنْ نُبْرِحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى». (طه، آیه ۹۱). الان به نظر شما چرا باید از هارون تبعیت کنیم؟ یک دلیل ما این است که چون نبوت موسی را پذیرفته‌ایم و موسی وی را جانشین خود کرده باید از او تبعیت کنیم: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» (سوره اعراف، آیه ۱۴۲). این البته دلیل درستی است، اما برخلاف انتظار ما خود هارون ابتدا از این دلیل وارد نمیشود. دلیل هارون نسبتاً پیچیده است. پس از اینکه تذکر میدهد که شما دچار فتنه شده‌اید: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» (طه، آیه ۹۰) برای حل مسئله چنین میگوید: «وَإِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي». (طه، آیه ۹۰) اولاً خدا رحمان باشد چه ربطی دارد که از گوساله طلایی صدایش شنیده نشود؟ تازه، ادامه‌اش این است: «فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي». به فرض که خدا رحمان باشد چه ربطی دارد که از تو هارون تبعیت کنیم؟ حالا بگویید چرا باید از هارون تبعیت کنیم؟ برای همین مسئله بسیار پیچیده است و اگر کسی درباره کلمه رحمان در قرآن خوب تفکر کرده باشد، میتواند دریابد چگونه استدلال هارون، استدلال عمیقی است. خدای رحمان خدایی است که انسانها را در فتنه رها نمیکند. اگر واقعاً خدا بخواهد صدایش را همه بشنوند با آنها حرف میزند؛ نه اینکه صدای نامفهوم «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارُ» (طه، آیه ۸۸) داشته باشد. لذا قرآن وقتی آنها را مذمت

• اگر عده‌ای از اهل بصیرت در بنی اسرائیل بودند که این مطلب را تحلیل میکردند و به مردم میفهماندند، آیا امیدی نبود تا مردم گوساله‌پرست نشوند؟ اینجاست که نقش خواص جامعه جدی میشود

میکند، میفرماید آنها که دیدند این گوساله واقعا با آنها صحبت نمیکند: «أَفَلَا يَرُونَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (طه، آیه ۸۹). این است که تحلیل هارون، نوعی بصیرت بخشی براساس سطح درک و اطلاعاتی است که آنها دارند. یعنی اگر خدا با موسی از طریق درختی سخن گفت، مسئله اصلی این بود که هدایت کرد. اما این گوساله درست است که صدا دارد، ولی سخن نمیگوید و هدایت نمیکند. پس او خدای رحمان - یعنی خدای رحمانی که به دلیل رحمانیتش انسانها را در گمراهی و حیرت رها نمیکند - نیست و اگر رحمانیت او را قبول دارید، باید هدایتگری او را هم قبول کنید و آنگاه میفهمید جانشینی موسی یک اصل هدایتی بود که خدای رحمان مقرر داشته بود. پس، از من تبعیت کنید که قبلاً به خلافت موسی منصوب شده‌ام. اما واقعاً چند نفر اهل بصیرت پیدا میشود که این را بفهمد. اگر عده‌ای از اهل بصیرت در بنی اسرائیل بودند که این مطلب را تحلیل میکردند و به مردم میفهماندند، آیا امیدی نبود تا مردم گوساله‌پرست نشوند؟ اینجاست که نقش خواص جامعه جدی میشود و یادمان باشد کسی که ادعای نخبه بودن دارد، با چنین وظیفه سنگینی روبه‌روست.

مثال دوم: جنگ جمل چگونه بود؟ ما بعد از ۱۴۰۰ سال نشسته‌ایم و میگوییم حق با حضرت امیر بود. آیا اگر در آن شرایط بودیم، چه میگفتیم؟ بیایید فضای واقعی را بررسی کنیم. یادتان باشد فضا، فضایی است که

بسیاری از مردم حضرت امیر علیه‌السلام را فقط یک انسان خوب میدانند نه یک معصوم و باز هم یادآوری میکنم که فضای سیاسی جامعه را توانستند به قدری ابهام‌آلود کنند که علی(ع) متهم به دروغ‌گویی شود! با این مقدمه، وارد بررسی مسئله میشویم. ادعای اصلی که موجب جنگ شد این است که خلیفه مسلمین (عثمان) به ناحق کشته شده است. (توضیحش هم در آن فضای سیاسی این است که دادگاهی برگزار نشده که او را محکوم و اعدام کند بلکه در یک شورش کشته شده و خود علی هم مخالف قتل او بوده است.) در این جریان، انگشتان دست همسر عثمان بریده شده است (یعنی شکنجه‌ای رخ داده) و معاویه هم فیلم آنها را برای مردم پخش میکند. فضای تبلیغاتی جامعه به گونهای رقم میخورد که قاتلان عثمان هم ظاهراً در لشکر علی علیه‌السلام هستند، زیرا قاتلان، همان افراد حاضر در مدینه‌اند که بعد از کشتن عثمان، برای بیعت با علی اصرار داشته‌اند. اگرچه دقیقاً معلوم نیست که قاتلان چه کسانی هستند ولی فضای روانی، انگشت اتهامش به سمت یاران علی است. نهایتاً اینکه تبلیغات معاویه این سؤال را در ذهنها تقویت میکند که علی که اکنون خلیفه است چرا قاتلان را محاکمه نمیکند؟ چه دلیلی وجود دارد که حرف معاویه (تتلل علی در برگزاری این دادگاه دلیل آن است که خود او هم نقش داشته است!) پذیرفته نشود؟

اینگونه است که فتنه گسترش مییابد.
یعنی اشتباهات افسران علی به نام حضرت علی علیه - السلام ثبت میشود؛ ولو روح ایشان هم بی خبر است

فضای جنگ جمل است. هنوز دستان معاویه آشکار نیست بلکه طلحه‌الخیر و زبیر سیف‌الاسلام و عایشه ام‌المومنین هستند که علیه ظلم علی قیام کرده‌اند! اصلاً چه کسی باور میکند کسانی که مدعی خون عثمان‌اند، خودشان در قتل عثمان نقش داشته‌اند. در مقابل اعتراضاتی هم که به این سه نفر میشود که شما بودید آتش فتنه علیه عثمان را برپا کردید، میگویند: «ما به عثمان اعتراض داشتیم، ولی عده‌ای شورش را برانگیختند و ما هم مخالف بودیم و الان هم از همان مقدار اعتراضمان پشیمانیم و جبران این پشیمانی را در این میبینیم که هر چه سریعتر، دادگاه قاتلان عثمان را برگزار و حدود الهی (قصاص) را اجرا کنیم؛ ولی علی نمیخواهد دادگاه را برگزار و قاتلان را محاکمه کند. پس معلوم است او به حدود الهی بیاعتناست و احتمالاً خود او در این ظلم شریک است.» از طرفی عایشه، زبیر و طلحه همه میگویند علی ظالم است. این همان فتنه است. شک در صلاحیت و عدالت علی براساس شواهد و قرائن اولیه. باز هم توجه کنید، هنوز دست معاویه در صحنه آشکار نیست؛ بلکه طلحه و زبیر و عایشه یعنی نزدیکان پیامبر در صحنه‌اند. در این شرایط است که برخی یاران حضرت رسول، خطاب به علی علیه‌السلام میگفتند: «یا علی مگر ممکن است همسر و یاران صدیق رسول... در برابر حق بایستند؟ چرا دست از جنگ با یاران پیامبر برنمیدارید؟» آیا علی علیه‌السلام دادگاه قاتلان عثمان را برگزار میکند - شفافسازی میکند - بهتر نبود؟ کدام قاتلان؟ منظور آنها کسی مثل مالک اشتر بود که فضا به نحوی طراحی میشود که گویا او در این ماجرا بی‌تقصیر نیست. حتی در مقطعی از تاریخ داریم که معاویه نامه داد که مالک را تسلیم کن. ما خودمان محاکمه‌اش میکنیم و دیگر جنگی بین مسلمانان در نمیگیرد! اما مطلب از این هم پیچیده‌تر است. لشکر عایشه وارد بصره میشود. با عثمان بن حنیف قرارداد صلح امضا میکنند تا وی به علی نامه بنویسد و از او بپرسد آیا واقعاً طلحه و زبیر به زور بیعت کرده‌اند که بیعت شکنی آنها توجیه داشته باشد و طرفین میپذیرند که تا زمانی که پاسخ نامه بیاید، این حنیف نماز جماعت را بخواند؟ اما یک شب قبل از اینکه ابن حنیف بیاید، یکی از افراد خود را به امام جماعت میگذارد و چون با

اعتراضات شدید عده‌ای از مخالفان ابن حنیف مواجه میشوند، دست به شمشیر می‌برند، آنها را میکشند، ابن حنیف را دستگیر و شکنجه میکنند، فردای آن روز، حکیم بن جبلة که از اصحاب حضرت امیر است و از دستگیری ابن حنیف مطلع میشود، افرادی را جمع میکند و حمله میکنند. وی با اینکه از اصحاب برجسته علی است - و ما فکر میکنیم کسی که از اصحاب علی باشد، حتماً هیچ خطایی نمیکند - اما در مسیر حرکتش دائماً به عایشه اهانت میکند و وقتی زنی در مقابل بر او اعتراض میکند که چرا حرمت زن پیامبر را ننگه نمیداری، به او حمله‌ور میشود و آن زن را با شمشیر مجروح میکند و فردای آنروز، این واقعه تکرار میشود و این بار زنی را میکشد. چه بهانه‌ای بهتر از این! فضای تبلیغات چنین است. پس معلوم میشود اصحاب علی، زنان بیگانه را میکشند و حتماً هم علی دستور کشتن آنها را داده است. اینگونه است که فتنه گسترش مییابد. یعنی اشتباهات افسران علی به نام حضرت علی علیه‌السلام ثبت میشود؛ ولو روح ایشان هم بی خبر است. به هر حال، فضای جامعه اینچنین است که جنگ برپا میشود. با این فضای رسانه‌ای، حتماً برپاکننده و مقصر هم علی علیه‌السلام است؛ چراکه آنها مدعی‌اند، خلیفه مظلوم کشته شده و انگشتان همسرش را بریده‌اند. علی هم که قاتلان را تسلیم یا محاکمه نمیکند. پس ما طرفدار مظلومیم! پیش از جنگ جمل هم اخطار میدادند کشته شدن مسلمانها از هر دو طرف، تقصیر علی است. چراکه اگر دادگاه را برگزار

میکرد یا مالک را تحویل میداد یا لاقبل بخشی از حاکمیت را به طلحه و زبیر میداد، دیگر خونریزی اتفاق نمیافتاد. بنابراین خونهای هر دو طرف، گردن علی است!

منظور علی علیه‌السلام از اینکه میفرماید: «اعرف

الحق» این است که جریان کلی حق و جریان کلی باطل را بشناس. بین افراد در چه جریانی قرار گرفته‌اند. روی کشته شدن عثمان (خرده شواهد جنجالی) متمرکز نشوید. ببینید این شعار، چه پیامدی دارد. به نفع کدام جریان تمام میشود.

در اینجا است که آن صحابی دچار شک میشود و میگوید: «علی من چگونه بین تو و طلحه و زبیر و عایشه انتخاب کنم؟» یک لحظه درنگ کنید واقعاً چگونه باید تصمیم گرفت؟ آیا بگوییم چون علی در این طرف است، پس حق همین طرف است؟ اما خود علی علیه‌السلام این پاسخ را نمیپسندد. علی میفرماید مشکل شما این است که حق را با افراد میسنجید. اشخاص، شما را به اشتباه انداخته‌اند. باید حق را بشناسید تا بفهمید چه کسی برحق است: «أن دین ... لا یعرف بالرجال إعرف الحق تعرف اهلہ». یعنی حتی روی اینکه من علی هستم هم حساب نکن. بلکه خود حق را بشناس و آنگاه سراغ افراد برو. حالا سؤال من این است: آیا حقی که باید بشناسیم چیست؟ آیا این است که بدانیم قاتل عثمان چه کسی است؟ و علی چه نسبتی با این قاتلان

دارد؟ و اینکه چرا دادگاه را برگزار نمیکنند؟ اگر این طور باشد که حق با مخالفان علی است. زیرا واقعا عثمان کشته شده و واقعا انگشت زنش قطع شده و واقعا علی دادگاه عثمان را برگزار نمیکند. منظور علی علیه‌السلام از اینکه میفرماید: «اعرف الحق» این است که جریان کلی حق و جریان کلی باطل را بشناس. بین افراد در چه جریانی قرار گرفته‌اند. روی کشته شدن عثمان (خرده شواهد جنجالی) متمرکز نشوید. ببینید این شعار، چه پیامدی دارد. به نفع کدام جریان تمام میشود. جالب است که وقتی که آنها در بصره غوغا به راه انداختند، عده‌ای از مردم از این پیمان - شکنان سؤال میکنند که خود شما با علی بیعت کردید؛ حالا چرا معترضید؟ میگویند اولاً ما به زور بیعت کرده‌ایم - که تاریخ نشان میدهد دروغ میگویند - و ثانیاً آن بیعت قبول نبود. چون همه مسلمانان در آنجا حضور نداشتند و

بیشتر مدینه را در آن روز، افراد بی سر و پا که برای اعتراض به عثمان جمع شده، پر کرده بودند. لذا باید علی ابتدا از حکومت کنار رود و کار را به مردم واگذار کند و اگر همه مردم از همه جای جهان اسلام دوباره با علی بیعت کردند، آنگاه حق با علی است و گرنه باید کس دیگری را برگزید. آیا این یک پیشنهاد، کاملاً مردمسالارانه و دموکراتیک نیست؟ چرا علی زیر بار نمرود؟ حالا که بیعت با او محل تردید واقع شده است، بهتر نیست او کنار بکشد و یکبار دیگر، مردم اظهار نظر کنند؟ واضح است که شرط و شروطهای پیرامون این واقعه، به خوبی نشان میدهد رای مردم مهم نیست بلکه به هم ریختن اوضاع مهم است و واضح است که این پیشنهادها که از زبان طلحه و زبیر صادر میشود، در واقع توسط معاویه طراحی شده، ولو خود طلحه و زبیر چنان مست قدرت طلبی شده باشند که نفهمند.

آیا کنار ماندن از فتنه و سکوت کردن جایز است؟

حقیقت این است که نمیتوان به بهانه فتنه سکوت کرد و خود را کنار کشید. حضرت امیر در جریان جنگ جمل به آن کسی که گفت به خاطر اینکه امر بر من مشتبه شده، روش «عبد... بن عمر» و «ابن ابی وقاص» (دو چهره سرشناس آن زمان که هر دو عزلت پیشه کرده بودند و نه به علی پیوستند و نه به دشمنان علی) در پیش میگیرم، فرمود: «در این صورت، مرتکب دو گناه

حضرت امیر در جریان جنگ جمل به آن کسی که گفت به خاطر اینکه امر بر من مشتبه در پیش میگیرم، فرمود: در این صورت، مرتکب دو گناه شده‌ای. یکی اینکه باید حق را یآوری میکردی که نکردی و دوم اینکه باید به خذلان باطل اقدام میکردی که نکردی.

شده‌ای. یکی اینکه باید حق را یآوری میکردی که نکردی و دوم اینکه باید به خذلان باطل اقدام میکردی که نکردی» اساساً خواسته عایشه از کسی مثل ابوموسی اشعری در جریان جنگ جمل (که در نامه‌ای که به وی نوشته به این خواسته اشاره کرده) این بود که افراد را به سکوت و کنار کشیدن از میدان جنگ دعوت کند به بهانه اینکه امر مشتبه است و معلوم نیست حق با چه کسی است. خوب است توجه کنید که با این پیشنهاد عایشه، چه فضای تبلیغاتی خوبی میتوانند راه بیندازند: «ببینید که عایشه دنبال جنگ نیست و افراد را به سکوت و آرامش دعوت میکند، اما علی دنبال جنگ است و نامه میدهد که مردم به جنگ همدیگر بروند!» خوب، این دعوت اهل کوفه به سکوت، چه سودی برای عایشه و اصحاب جمل دارد؟ اگر علی یاور نداشته باشد، با اغوایی که در مورد اهل بصره انجام شده، یکسره کردن و نابود کردن حکومت علی آسان میشود. لذا سکوت در دوره فتنه و دعوت به سکوت و کنار کشیدن از ماجرا یکی از ابزارهایی است که ابوموسی‌های ظاهرالصلاح در پیش میگیرند تا اینکه اولاً عملاً با کم کردن سپاه حق، به دشمن حق یاری رسانند و ثانیاً اگر بعدها مسئله‌های همچون حکمیت پیش آید، وجهه خود را به عنوان بی طرف حفظ کرده باشند و بتوانند کاری کنند که افراد بدون تحلیل، آنها را به عنوان حاکم انتخاب کنند.

جالب اینجاست که با لشکرکشی خیابانی و نشان دادن عده و عده هم نمیتوان به حاکم برحق توصیه کرد که کوتاه بیا و مامشات کن. آیا میدانید که ابتدا اصحاب جمل، جمعیتی مهیا کردند و لشکر خود را به رخ علی کشیدند و از او خواستند کوتاه بیاید و نهایتاً هم وقتی جنگ برپا شد، لشکر جمل حدود چهل هزار نفر بودند و لشکر حضرت امیر حدود ده هزار نفر؟ آیا اینکه ما جمعیت بیشتری به خیابان آوردیم، دلیل میشود علی علیه‌السلام کنار بکشد؟

برای بیرون رفتن از فتنه چه باید کرد؟

در نهج البلاغه برای بیرون رفتن از فتنه دو راه مطرح میشود:

۱- در خطبه ۱۸۳، حضرت یکی از ثمرات تقوای واقعی را خروج از فتنه معرفی میکند: «واعلموا انه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن و نورا من الظلم...» کسبیکه تقوای حقیقی داشته باشد، در سیاست، فرهنگ، تحلیل، دفاع و... در مواقع فتنه نجات داده میشود. مثلا اینکه به خاطر افرادی که آنها را بد میدانیم، هر اقدامی را علیه آنها مجاز نشماریم: «ولا یجر منکم شنان قوم علی الا تغدلوأ اعدلوأ هو أقرب للتقوی و اتقوا الله أن الله خبیر بما تعملو» (مائده، آیه ۸) یا اینکه هر سخنی را که شنیدیم، بدون بررسی نقل نکنیم: «قتل الخراصون» (الذاریات، آیه ۱۰) (خراص کسی است که هر چه میشوند بدون بررسی نقل میکند) و... قرآن کریم صریحا میفرماید علت اینکه عده‌ای در دوره فتنه پیشان لغزید و ثابت قدم نماندند، این بود که قبلا خود را آماده نکرده و شیطان از همان نقطه ضعفهایشان استفاده و آنها را گمراه کرد: «أن الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان إنما استزلهم الشیطان ببغض ما کسبوا»

۲- اما شش خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه (خطبه‌های ۲ و ۵ و ۹۳ و ۱۲۱ و ۱۵۴ و ۱۸۷) که مشخصا به بحث راهکار خروج از فتنه پرداخته، تاکید میکند بر اینکه اولین کارتان باید یافتن امام حق (گاه تعبیر به اهل بیت میکند) باشد. این، درست نقطه مقابل روش معاویه است. معاویه اصرار دارد که مسئله ظلم‌های واقع شده را به نحو جنجالی مطرح کند و اگر کسی سؤال کند که به فرض علی ظالم است و باید کنار رود و چه کسی جانشین او میشود، میگوید: «فعلا مسئله اصلی این نیست، مسئله اصلی این است که چرا علی ظالم حکومت کند» اما علی(ع) میگوید: «اول ببین طرفدار چه کسی هستی و در مجموع تلاش تو، به نفع جریان حق و امام حق تمام میشود یا نه. «اول امام و کسی که میخواهی زیر پرچم او سینه بزنی را پیدا کن، بعد به تبع او، در این جریان اتخاذ موضع کن. حواست باشد که خلاصه باید حکومتی باشد و حاکمی (لابد للناس من امیر، بر او فاجر)، اگر مرا کنار بزنی، امام تو کیست که حکومت

علی(ع) میگوید: «اول ببین طرفدار چه کسی هستی و در مجموع تلاشی تو، به نفع جریان حق و امام حق تمام میشود یا نه بعد به تبع او، در این جریان اتخاذ موضع کن (لابد للناس من امیر، بر او فاجر) اگر مرا کنار بزنی، امام تو کیست که حکومت را به دست خواهد گرفت؟

را به دست خواهد گرفت؟ و آیا واقعا طلحه و زبیر حکومت را به دست میگیرند یا صرفا جاده صافکن معاویه هستند؟ در حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه، حضرت کل مردم را در سه دسته تقسیم میکند: «الناس ثلاثه: عالم ربانی، متعلم فی سبیل النجاه و الباقی همج رعاع... یمیلون مع کل ریح...» در مورد کسی که عالم ربانی نیست، سؤال میکنم. اینها اگر نمیخواهند همج رعاع باشند و نمیخواهند حزب باد باشند، باید بگویند چه کسی را به عنوان عالم ربانی خود قبول دارند؟ قدم اول، پیدا کردن امام حق است که ما به او، ولی فقیه میگوییم. اگر امام حق پیدا شد، شما با اتباع خود میشوید «متعلم فی سبیل النجاه». الان سؤال این است که علمای قم روی چه شخصی اجماع دارند؟ افرادی که در اینترنت مرجع تقلید شده‌اند را چه کسی قبول دارد؟ اساسا چه کسی اجتهاد آنها

را تأیید میکنند؟ اگر متمسک نباشیم به ولایت فقیه معین، مثل همج رعاع با هر بادی و هر جوسازی به سمتی خواهیم رفت. هر کس ولایت فقیه را قبول دارد ولی مصداق آن را قبول ندارد، باید در نخستین مرحله و قبل از هرگونه تصمیم سیاسی (خواه سکوت باشد یا حمایت یا نقد یا حمله) برای خود یک ولی فقیه بیابد. برای همین است که حضرت در خطبه ۵ نهجالبلاغه میفرماید: «در دریای طوفانی، تنها به آب زنید که غرق میشوید. بلکه کشتی نجاتی پیدا کنید و با آن وارد دریا شوید: **شقوا امواج الفتن بسفن النجاه**».

۳- اگر کسی در این آشفته بازار، باز نتوانست عالم ربانی خود را بیابد، علی علیه السلام راه دیگری پیش پای او میگذارد: «**انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه**». یعنی اگر نمدانی علی و طلحه و زبیر که همگی سوابق درخشانی دارند، کدامشان حق است، به سراغ کسانی برو که به باطل بودنشان یقین داری و آنها را شاخص باطل قرار بده و از این راه، حق را پیدا کن. «یعنی اگر میخواهی در مسیر درست قدم برداری، آنهايي که قطعاً در مسیر درست قدم برنمیدارند را بشناس. این همان مفهوم عمیق است که امام راحل میفرمود: «هرگاه دیدید آمریکا و دشمنانی که در دشمنی آنها تردیدی نیست از کسی دفاع کردند، بدانید که او دچار انحراف شده است.»

به قول حضرت امام(ره)، ببینید آمریکا از کدام رفتار تان تعریف و تمجید میکند. او دوست دارد ولی فقیه شما چه کسی باشد. خلاصه و پایان کلام اینکه قبول داشتن ولایت فقیه به معنای تبعیت کورکورانه از یک شخص نیست. بلکه کاملاً باید «علی البصیره» باشد. باید با بصیرت، خط حق شناسایی شود. اگر بصیرت نباشد، میشود خوارج؛ یعنی کسانی که به بهانه مشاهده ظلم و به بهانه اسلام، علیه امام حق قیام میکنند. حضرت میفرماید: «خوارج تیره‌های خوبی برای شیطان هستند.» ولی درباره معاویه میگوید: «او فتنه کورکننده (فتنه عمیاء) است.» خوارج ظاهراً خوب بودند ولی عامل فتنه قرار گرفتند. به خاطر مشاهده برخی وقایع که از نظر آنها خطای حاکم بود، ضرورت حاکم و امام (ولایت فقیه) در جامعه را انکار کردند (لا حکم الا لله) و خواستند خیلی خدامحور شوند! اما تیره‌های شیطان شدند که با آنها اولیائش را هلاک کند. امروز هم برخی به خاطر مشاهده برخی مشکلات، اصل حکومت دینی را نفی میکنند.

بسیاری از مدعیان تشیع هستند که تا زمانی امام علی را قبول دارند که در خانه نشسته باشد. یعنی به محض اینکه حکومت را به دست بگیرد، با او مشکل پیدا میکنند. تا زمانی امام حسین را قبول دارند و حتی برایش نامه مینویسند که وارد عرصه نشده باشد

باز هم یادآوری میکنم که بسیاری از مدعیان تشیع هستند که تا زمانی امام علی را قبول دارند که در خانه نشسته باشد. یعنی به محض اینکه حکومت را به دست بگیرد، با او مشکل پیدا میکنند. تا زمانی امام حسین را قبول دارند و حتی برایش نامه مینویسند که وارد عرصه نشده باشد. همین که بیاید، یا رهایش میکنند یا با او می‌جنگند. خیلی تلخ است که در پنج سال حکومت بهترین انسان بعد از نبی، سه جنگ داخلی در میان مسلمانان - دوتایش بین سابقه‌داران اسلام - رخ میدهد که در دوتای اولی جنگ به‌خاطر ظالم دانستن علی علیه السلام است و در سومی به خاطر گناهکار و کافر دانستن او و فضای جامعه آنچنان میشود که علی به دروغ‌گویی متهم میگردد! چرا ما عبرت نمیگیریم؟ چرا تحلیل خود را بالا نمیبریم؟ چرا بصیرت پیدا نمیکنیم؟ یادمان باشد که پیامبر اکرم فرمود: «**بین یدی الساعه فتن قطع اللیل المظلم**». (نهج الفصاحه، حدیث

دین در برابر دین

۱۱۰۱) به تعبیر حضرت امیر در خطبه ۱۲۱، شیطان برای همه ما برنامه دارد و تصمیم دارد گام به گام دین ما را از ما بگیرد: «أَنْ الشَّيْطَانُ يُسْنِي لَكُمْ طَرَفَهُ وَ يَرِيدُ أَنْ يُحَلَّ دِينَكُمْ عَقْدَهُ عَقْدَهُ...» «چرا ما او را واقعا دشمن خود به حساب نمی‌آوریم؟» «أَنْ الشَّيْطَانُ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره فاطر، آیه ۶)

این فتنه‌ها در مجموع به نفع اسلام تمام خواهد شد. چرا که انسانهایی در همین فتنه‌ها، توان تحلیل و رشد پیدا میکنند و کسانی که در انتهای فتنه به سلامت میمانند، زمینه‌ساز ظهورند.

برخی دیگر از جزوات جنبش عدالتخواه دانشجویی:

- پنداشته‌اند که جز هوچی‌گران، کسی به جنگ نیامده بود...
بررسی نقش نخبگان در جمل و صفین
حجت الاسلام مهدی همزاده
- شدیدتر از فتنه دجال
بررسی حدیثی از امام رضا(ع) در مورد فتنه
گفتاری از حجت الاسلام پناهیان
- درسی که از حسین باید آموخت
بحثی پیرامون اینکه امام(ع) چرا قیام کرد؟
سخنرانی رهبری در عاشورا سال ۷۴
- سکوت در برابر مسئولیت! مسئولیت در برابر سکوت!
خطبه منای امام حسین علیه السلام
با ترجمه حسن رحیم پور
- علی از فتنه میگوید
بررسی فتنه در زمان امام علی(ع)
گفتاری از حسن رحیم پور ازغدی
- بازخوانی اهاف و ضرورت‌های بسیج
پیام امام خمینی در آستانه سالگرد تشکیل بسیج مستضعفین به همراه پیام قطعنامه
- دین همه دین است
آسیب‌شناسی حرکت‌های مذهبی پس از جنگ
گفتاری از وحید جلیلی
- اسلام ناب امام
آشنایی با اسلام ناب در مقابل اسلام امریکایی
گزیده‌ای از سخنان امام خمینی
- اقوی اساس
گزیده بیانات مقام معظم رهبری در مورد عدالت



آدرس: خیابان انقلاب - چهارراه کالج
- جنب بانک ملت - پلاک ۷۸۹ - طبقه اول
تلفن: ۸۸۹۳۸۸۲۱ و ۸۸۹۳۹۸۳۵ نمایر: ۸۸۹۳۹۸۳۵

www.edalatkhahi.ir